

ادای سهمی در پاسخ به دو پرسش: کدام سوسیالیسم؟ و کدام چپ؟

شیدان وثیق



جنبش‌های اجتماعی در همه جا در تکاپوی ابداع شکل‌های نویی از مشارکت و خود-سازماندهی‌اند. همه‌ی آن‌ها نیز در برابر چالش‌هایی جدید و سخت قرار دارند. اشکال تاریخی و سنتی سازماندهی‌های شناخته شده که در سده‌ی بیستم در نمونه‌ی حزب- \hat{A} دولت، جبهه... برای رهبری و متحد کردن مردم عمل می‌کردند و همچنان نیز می‌کنند، اکنون در بحرانی فکری و ساختاری ژرف فرو رفته‌اند و نمی‌توانند نیروی اجتماعی قابل توجهی را متشکل و فعال کنند.

پروژه‌ی «شکلدهی به تشکل بزرگ چپ»، در صورتی که بخواهد چپی سوسیالیست ایجاد کند، در برابر دو پرسش اساسی قرار می‌گیرد: کدام سوسیالیسم؟ و کدام چپ؟ این دو، در مناسباتی تنگاتنگ با هم، امروزه بیش از هر زمان دیگر و با بغرنجی تمام، کنش‌گران ضد سرمایه‌داری جهان را به تامل و بازبینی انتقادی نظریه‌ها، سیاست‌ها و عملکردهای گذشته و حال خود فرامی‌خوانند.

امروزه اما پاسخی آماده و روشن برای دو پرسش فوق وجود ندارد. به طوری که حتا در آن جا که جنبش سوسیالیستی در نظریه و عمل تولد یافته و رشد کرده است، یعنی در سامان‌های سرمایه‌داری پیشرفته، پس از سیر نزدیک به دو سده و در پی آزمون‌های گوناگون، معنا و مضمون «سوسیالیسم» و چگونگی برآمدن آن همچنان تار و تاریک باقی مانده‌اند.

جنبش کارگری و سوسیالیستی جهانی سِکانه‌های مختلفی را پشت سر نهاده است. از جنبش کارگری چارتیست در آغاز سده‌ی نوزده در انگلستان تا کمون کارگری پاریس در ۱۸۷۲، از سویت‌های کارگری روسیه در ۱۹۰۵ تا جنبش‌های شورایی در سده‌ی بیستم، از انقلاب اکتبر روسیه تا انقلاب چین در نیمه‌ی همین قرن، از سوسیال دموکراسی غربی تا سوسیالیسم‌های جهان سومی و سرانجام از فروپاشی سوسیالیسم واقع موجود تا جنبش‌های اجتماعی ضد سرمایه‌داری کنونی... در هر یک از این سکانس‌ها، تعریف‌ها، تبیین‌ها و عمل کردهایی متفاوت و گاه متضاد از «سوسیالیسم» به دست داده شده است. تا آن جا که امروزه همچنان با

یک پرسش اساسی و تعیین‌کننده روبه‌رو هستیم. این که کدام مبارزه را باید در نظریه و عمل پیش گرفت که در راستای تغییرات اساسی و ساختاری قرار گیرد و نه در جهت پاسداری و استمرار آنی که هست. همان نظم حاکم کنونی. همان سیستم سرمایه‌داری امروزه جهانی شده. این که کدام جنبش چپ را باید سامان داد که مدیریت امور و تداوم سلطه و استثمار را به صورتی دیگر بر دوش نگیرد؟

نگارنده این سهم پاسخی برای پرسش‌های بالا ندارد. پاسخی که در حقیقت تنها می‌تواند از هم‌فکری و هم‌کوشی کنشگران جنبش‌های اجتماعی ساختارشکن و از مبارزات ضد سرمایه‌داری، رهایی خواهانه و ضد سیستمی مردمان بسیارگونه (۱) در سراسر گیتی و به ویژه در سامان‌های بزرگ سرمایه‌داری برون آید. آن‌ها که امروزه، افزون بر سرمایه‌داری‌های کهنسال (اروپا، ایالات متحده، ژاپن...)، کشورهای چین، روسیه، هند، برزیل و پاره‌ای دیگر را در بر می‌گیرند.

با این همه اما در این میان تنها می‌توان در گستره‌ی نظری و عملی پیرامون آن چه که «فرایند رهای خواهانه» می‌نامم محور هایی را به صورتی کلی و کلان مطرح کرد. نشانه‌هایی را ترسیم نمود. در مسیرهایی نامسلم یا راه‌هایی جنگلی که به گفته‌ی فیلسوف حتا می‌توانند راه به جایی نبرند (۲). با این حال، گام نهادن در آن‌ها برای کشف نو اجتناب‌ناپذیر است. این نشانه‌های پیشنهادی بی‌تردید نقش برنامه و راه‌کار را که تنها در فرایند عمل اجتماعی دگرسازانه شکل می‌گیرند، ایفا خواهند کرد.

کدام سوسیالیسم؟

پدیداری به نام «سوسیالیسم» امروزه در جهان وجود ندارد. مُدل‌هایی که در سده‌ی پیش در شوروی، چین، اروپای شرقی... «سوسیالیسم واقع موجود» نام گذاردند، مُدلی که در اروپای غربی «سوسیال دموکرات» می‌نامند و یا آن چه که این روزها در آمریکای لاتین چپ سوسیالیستی می‌خوانند، به هیچ رو نزد ما نمونه‌های سوسیالیستی رهایی‌خواهانه به شمار نمی‌آیند. این‌ها در نظریه و عمل نشان داده‌اند و همواره می‌دهند که سیستم استثمار، نابرابری و سلطه را نه تنها از میان بر نمی‌دارند بلکه بر خلاف ادعاهای شان، هر جا که به قدرت رسیده‌اند یا می‌رسند، مدیریت و بازتولید سیستم را در شکل‌هایی گاه شدیدتر و خشن‌تر در پیش می‌گیرند.

سوسیالیسم امروز، به این سان، در نظریه و عمل، ناگزیر باید از نو

و دوباره یعنی از بُن و اساس، در گستره‌ی ملی و جهانی، ابداع و تاسیس شود. سرآغاز سوسیالیسم در گذشته‌ی آن نیارمیده بلکه در پیشاپیش آن قرار دارد. بنیادِ نوین سوسیالیسمی دیگر و رهایی‌خواهانه البته نیاز به شرط‌بندی (۳) و مبارزه دارد، با این که برآمدن آن امروز امری دشوار، بفرنج و نامسلم است.

«سوسیالیسم» برای ما سیستم نیست. نظام نیست. دولت یا حکومت نیست. حاکمیتِ ملی یا طبقاتی نیست. دولت طبقه‌ای خاص ولو کارگری یا پرولتاریایی نیست. دکترین یا شیوه‌ی تولید نیست. «سوسیالیسم» یا مبارزه‌ی رهایی‌خواهانه، فرایندی اجتماعی، جنبشی، دگرسازانه و انقلابی است. روندی است پر تضاد و تعارض و در نتیجه غیرجبریاورانه و نامحتوم، با ناروشنی‌ها و نامسلمی‌هایش، با خطرهایش و ریسک‌هایش، با پیش روی‌ها و پس‌روی‌هایش. به سوی آنی که رهایش (۴) می‌نامیم. مبارزات مردمان آزاد و بسیارگونه با ویژگی‌ها و تفاوت‌های تقلیل‌ناپذیر و یکتای‌شان اما در مشارکت و تجمع با هم برای رهایی از استثمار، نابرابری‌ها و سلطه‌های گوناگون، به ویژه رهایی از سه سلطه‌ی اصلی دوران ما یعنی سلطه‌ی سرمایه، مالکیتِ خصوصی (۵) و دولتِ مدرن به منزله‌ی «حاکمیت بر مردم» (۶). فرایندی رهایی‌خواهانه که نام آن را حتا می‌توان، در پرتو روحی از مارکس که همواره به آن وفادار می‌توان بود، «فرضیه‌ی کمونیسم» (۷) گذارد. اما کدام ویژگی‌ها این فرایند را از دیگر «سوسیالیسم‌های» تا کنونی چون سوسیال‌دموکراسی، سوسیالیسم اقتدارگرا... جدا و متفاوت می‌سازند؟ کدام گسست‌ها را می‌توان سیاستی رهایی‌خواهانه خواند؟

۱- گسست از سرمایه‌داری. «سوسیالیسم» - این واژه را با وجود نارسایی‌ها و ناروشنی‌هایش با افزودن پسوند «رهایی‌خواهانه» هم چنان نگه می‌داریم - یا نفی سرمایه‌داری است و یا چنین نیست پس در نتیجه سوسیالیسم نیست. تغییر بنیادی وضع موجود دوران ما در بندِ گسست از مناسبات سرمایه‌داری حاکمی است که گفتیم امروزه جهانی (موندیالیزه یا گلوبالیزه) شده و سلطه‌ی خود را در سراسر گیتی برقرار کرده است. سیستم جهانی سرمایه‌داری روابط استثمار، نابرابری، بی‌عدالتی، سلطه و نابودی انسان و محیط زیست او را به شکل‌های گوناگون و گاه خشن‌تر از سامانه‌های پیش سرمایه‌داری، ادامه می‌دهد و بازتولید می‌کند. تغییر نظم موجود امروزه بیش از پیش در همه‌ی کشورهای جهان و از جمله در جامعه‌ی ما در ایران وابسته به گسست از آن مناسبات با ویژگی‌های خود در هر مکان است. این گسست از آن جا اهمیت پیدا می‌کند که راه‌حلهای تاکنونی به اصطلاح سوسیالیستی

از نوع تمرکز مالکیت و اقتصاد در دست دولت و در چهارچوب اقتدارگرایی حزب- دولت (راه حل سوسیالیسم بوروکراتیک و دولتی) و یا از نوع اصلاحات رفرمیستی در چهارچوب مناسبات بازار و سرمایه و «دموکراسی نمایندگی» (راه حل سوسیالدموکراتیک)، در هر جا که در سده‌ی گذشته آزموده شده‌اند، نشان داده‌اند که با وجود تغییر و تحولی که به وجود می‌آورند، اما برای اکثریتی بزرگ از مردمان نه عدالت اجتماعی می‌آورند، نه برابری و بهزیستی و نه رهایی از ستم، سلطه و استثمار.

سوسیالیسم رهایی خواهانه، به دیده‌ی ما، رشد مالکیت و اقتصاد دولتی در هر شکلی نیست. در فرایند آن، پیشروی به سوی الغای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، تصاحب جمعی نیروهای مولده، کنترل و خود- مدیریت جمعی و مشارکتی این نیروها توسط تولیدکنندگان و کارکنان به صورت مستقیم و بی واسطه، در اشکالی که نه دولتی باشد و نه خصوصی، سرنوشت مبارزه ضد سرمایه‌داری را در نهایت رقم می‌زند. پرلماتیک مالکیت اشتراکی (غیر دولتی) اما همواره چون بغرنجی پیچیده از ابتدای تکوین افکار سوسیالیستی و کمونیستی مطرح بوده است. امروزه نیز تنها در فرایند عمل اجتماعی، انقلابی، تجربی و دگرسازانه است که این مشکل می‌تواند راه‌های پاسخ خود را بیابد. با این همه اما، مبارزه به سویی که زحمتکشان و کارکنان جامعه بیش از پیش امکان پیدا کنند و قادر شوند اختیار و کنترل جمعی و مشارکتی خود را بر نیروهای مولده، امور تولید و توزیع و هر آن چه که شرایط مادی زندگی و زیست آدمی را تشکیل می‌دهد اعمال کنند، در امر گسست از سرمایه‌داری نقشی تعیین کننده خواهد داشت. آن چه که به دیده‌ی ما معنای واقعی «چپ سوسیالیست» را می‌سازد، در درجه‌ی اول همانا مبارزه در جهت کنترل و خودمدیریت جمعی است.

۲- برابری و خودگردانی. سوسیالیسم رهایی‌خواه، گفتیم که «سوسیالیسم دولتی» نیست. رشد و تقویت دستگاه دولت، «حزب- دولت» (۸) و بوروکراسی آن‌ها نیست. درست بر خلاف سیستم‌های دولت‌گرای عصر مدرن، مبتنی بر «حاکمیت دولت - ملت»، سیاست رهایی خواهانه به معنای ایجاد هر چه بیشتر شرایط و زمینه‌های کاهش نقش دولت و گذار به احتضار آن از یکسو و خودگردانی جمعی و مشارکتی مردمان در اداره‌ی امور خود در برابری و آزادی از سوی دیگر است. سوسیالیسم یا برابری‌خواه است و خودگردانی را تشویق و تبلیغ می‌کند و در این جهت عمل می‌کند و یا چنین نیست پس در نتیجه سوسیالیسم نیست.

اما عاملان مستقیم فرایند سوسیالیستی یا سوژه‌های ضدسرمایه‌داری

امروز کدام نیروهای اجتماعی هستند؟ امروزه تضاد میان کارگران صنعتی و سرمایه‌داران در فرایند تولید، اگر چه همواره رکنی مهم در مبارزات طبقاتی و ضد سرمایه‌داری باقی مانده است، اما مقام انحصاری یا برتر سابق خود را از اوایل سده‌ی نوزده تا نیمه‌ی سده‌ی بیست از دست داده است. امروزه، نه تنها در مراکز بزرگ سرمایه‌داری جهانی بلکه در همه جا، از جمله در ایران، تضاد فوق دیگر تنها عامل کسب خودآگاهی ضدسرمایه‌داری و تنها محرک تغییر و تحولات اجتماعی و برآمدن جنبش‌های ضدستمی نیست، اگر چه این عامل اهمیت خود را همواره به منزله‌ی بخشی مهم و بزرگ از این جنبش‌ها نگاه می‌دارد. به این سان، مبارزه‌ی سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری امروز طبقاتیستی classiste به معنای «مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه طبقه‌ی بورژوازی تحت رهبری پرولتاریا و حزب کمونیست» آن گونه که در ادبیات مارکسیستی کلاسیک به ویژه لنینی طرح شده است و همچنان از سوی هواداران نوستالژیک این نظریه تبلیغ و ترویج می‌شود، نیست. تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که این نگرش مهدوی یا مسیحا باورانه نسبت به طبقه‌ی کارگر و رسالت پیامبرانه و راهبر او به سلطه و اقتدار گروهی به نام «حزب طبقه‌ی کارگر» و دیکتاتوری «حزب - دولت» بر کارگران و تمامی جامعه می‌انجامد.

امروزه سلطه‌ی همه جانبه‌ی سرمایه - همه‌ی انواع آن و نه فقط سرمایه اقتصادی بلکه «سرمایه سمبلیک» (۹)، سرمایه‌ی سیاسی، دانشی، فن‌آوری، رسانه‌ای و غیره - بر تمامیت جامعه در همه‌ی ابعاد زندگی فردی، خصوصی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی... چنگ انداخته و حکم‌فرما شده است. این سلطه نه تنها بر طبقه‌ی کارگر و در مکان تولید بلکه بر توده‌ی بسیارگونه و در مکان‌های گوناگون اجتماعی به کار برده می‌شود. این سلطه اما در عین حال می‌تواند (بدون آن که مسلم باشد) شرایط خودآگاهی، خودآزمایندگی و مبارزه برای سوسیالیسم در میان قشرهای وسیع اجتماعی را فراهم کند. خودآگاهی ضدسرمایه‌داری و رهایی‌خواهانه و خودآزمایندگی اجتماعی می‌توانند حاصل مبارزاتی باشند که در بستر آن‌ها راه‌کارها و پروژه‌های نفی ارزش‌های حاکم مطرح شوند. در این مبارزات، قشرهایی مختلف (و نه تنها کارگران) در میدان‌هایی مختلف (و نه تنها در گستره‌ی تولید صنعتی) با نظام و ارزش‌های حاکم درافتاده و درگیر می‌شوند. مردمانی که تحت اسارت و انقیاد و ازخودبیگانگی مناسبات سرمایه‌داری قرار دارند با وارد شدن در میدان دخالت‌گری مدنی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خود-مدیریتی... قابلیت‌ها و توانایی‌های خود را در چاره‌یابی برای ارایه‌ی راه کارها جهت رهایی خود از سلطه‌ی های گوناگون به کار

می‌اندازند.

۳- جهان‌روایی. «سوسیالیسم امروز» ملی نیست بلکه جهانی است. «ساختمان سوسیالیسم» در یک کشور امروز، به مراتب بیشتر از گذشته، ناممکن شده است. سوسیالیسم امروز ناگزیر فراملی، جهانی و جهان‌رواست. امروزه با فرایند اجتناب‌ناپذیر جهانی شدن، خروج از مناسبات اقتصادی حاکم در یک کشور نمی‌تواند مستقل و منفک از دیگر کشورها در منطقه، قاره و جهان انجام پذیرد. نه تنها برآمدن جامعه‌ی نوین و مناسبات اجتماعی نوین سوسیالیستی در چهارچوب محدود و بسته‌ی یک کشور یا سرزمین ناممکن می‌شود - این را مارکس صد و شصت و هشت سال پیش در مانیفست گفته بود - بلکه همه‌ی شواهد نشان می‌دهند که حتا اصلاحات در یک کشور نیز بیش از پیش نیاز به همراهی و هم‌سویی دیگر مردمان و اقتصادها در کشورهای دنیا و منطقه دارند. امروزه، جهانی‌شدن مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی امر یافتن راه‌کارهای مشخص برای تغییر وضع موجود در یک کشور مستقل از تغییر و تحولات در دنیای خارج را هر چه بیشتر پیچیده و دشوار کرده است. سوسیالیست‌های رهایی‌خواه امروزه دیگر نمی‌توانند تنها در پله‌ی ملی - کشوری خود بیاندیشند و مبارزه کنند بلکه بیش از پیش، در هم‌سویی و هم‌کوشی با جنبش‌های چپ رهایی‌خواه جهان، می‌بایست به صورتی منطقه‌ای و جهانی فکر و راه‌یابی کنند. جنبش سوسیالیستی امروز در یک کشور، بدون همراهی و مشارکتِ دیگر جنبش‌های سوسیالیستی در جهان و در گستره‌ی یک جنبش جهانی ضد سرمایه‌داری، به تنهایی نمی‌تواند ساختارها و مناسبات در یک کشور را به طور اساسی تغییر دهد. سوسیالیسم یا جهانی است و یا چنین نیست پس در نتیجه سوسیالیسم نیست.

کدام چپ؟

چپ به اصطلاح مارکسیست «جهان‌سومی»، چون چپ ایران، در متن سِکانس تاریخی لنینی- استالینی یعنی سوسیالیسم دولتی و اقتدارگرا شکل می‌گیرد. مارکسیست‌های ایران از ابتدا زیر نفوذ تفکر و عمل سوسیالیست‌های روس در اوایل سده‌ی بیستم قرار می‌گیرند. آن‌ها در مجموع، به جز برخی محافل مستقل روشنفکری، در سیستم مارکسیسم روسی به وجود می‌آیند و شکل می‌گیرند. در این چپ جهان‌سومی اما، گسستی از سِکانس مسلط لنینی- استالینی هیچ‌گاه به معنای واقعی رخ نمی‌دهد؛ نه در نظریه سوسیالیستی، نه در نقد «سیاستِ واقع‌موجود» و نه در ابداع شکل‌های نوی سازماندهی و مبارزاتی. بخشی از این چپ - به استثنای حزب توده ایران و احزابی مشابه در جهان که دست

نشانه‌ی اتحاد شوروی می‌شوند - تنها در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری گاه می‌تواند مواضعی ترقی‌خواهانه و اصولی پیش گیرد. به طور خلاصه، در مسایل سیاست، انقلاب و سوسیالیسم، چپ جهان سومی در اساس، در چهارچوب سیستم بینشی، نظری، عملی و ایدئولوژیکی سویتیک باقی می‌ماند و اندیشه و عملی نو از خود در گسست از آن ارایه نمی‌دهد.

به دیده‌ی ما، چپ دیگری که برآمدنش را امروزه در اپوزیسیون ایران فرامی‌خوانیم در گسست از دو نوع چپ می‌تواند شکل گیرد. از یک سو در گسست از چپ توتالیتزر که به طور عمده تاریخ گذشته‌اش می‌باشد و از سوی دیگر در گسست از چپ مدیر و مدیر نظم موجود سرمایه‌داری که سرنوشت بسیاری از چپ‌های جهان را به ویژه در کشورهای دموکراتیک امروزه به نام سوسیال‌دموکراسی رقم زده است. این چپ در عین حال در جامعه‌ی ایران با شرایط تاریخی و کنونی‌اش زندگی و عمل می‌کند و در نتیجه از ویژگی‌هایی نیز برخوردار است. ویژگی‌های این چپ کدامند؟ به دیده‌ی ما، چپ دیگر یا نوینی که برای شکل‌گیری‌اش در ایران می‌توان شرط‌بندی و مبارزه کرد، می‌بایست دارای سه ویژگی اصلی باشد: ساختار شکن و سوسیالیست باشد. جمهوری خواه لائیک و فدرالیست باشد. جنبشی‌گرا و اپوزیسیونی باشد.

۱- ساختار شکن و سوسیالیست. اگر سوسیالیسم رهایی‌خواه پرتو افکن راه ما می‌باشد، پس عمل سیاسی کنونی ما نمی‌تواند به سمت و سوی رود که او را از هدف خود دورتر می‌سازد. شکست سوسیالیسم واقع موجود از جمله در این بود که بین هدف آرمانی ادعایی و سیاست‌های روزمره‌اش شکافی ژرف و تضادی سترگ به وجود آمد. به این سان که به نام مالکیت جمعی، مالکیت در شکل دولتی را به مراتب نیرومندتر از پیش کردند. به نام حکومت شورایی، دولت و بوروکراسی را مقتدرتر از پیش ساختند و به نام دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری حزب- دولت و سلطه‌ی ایدئولوژیکی- پلیسی بر کارگران و تمامی جامعه را شدیدتر از پیش به کار بردند.

رهایش یا رهایی‌خواهی که هم آرمان است و هم مضمون مبارزه‌ی کنونی تنها می‌تواند در گستره‌ی مبارزاتی و مداخله‌گری تعریف و تبیین شود:

- در مبارزه برای برابری انسان‌ها و شهروندان، زنان و مردان، در بهره‌وری از امکانات و فراورده‌های مادی و فرهنگی.
- در مبارزه‌ی انسان‌ها برای آزادی و رهایی از سلطه‌های گوناگون.
- در مبارزه‌ی کارگران، زحمتکشان و دیگر نیروهای اجتماعی بر ضد مناسبات سرمایه‌داری و پیامدهای ضد اجتماعی، ضد انسانی و ضد محیط

زیستی آن.

- در مبارزه برای عدالت اجتماعی.

- در مبارزه‌ی مردمان برای تصاحب مستقیم و بی‌واسطه یعنی بدون نمایندگی امور خود به دست خود و برای خود. آن چه را که دموکراسی مستقیم یا مشارکتی می‌نامیم.

- در مبارزه برای تکامل آزادانه‌ی هر فرد چون شرط آزادی همگان در مشارکت و هم‌زیستی با هم (۱۰).

چپ مورد نظر ما در برابر نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی اسلامی آن، تنها می‌تواند رادیکال و ساختارشکن باشد. این رادیکالیته و ساختارشکنی خود را در مبارزه برای براندازی رژیم اسلامی ایران توسط جنبش‌های اجتماعی مردم و در شکل‌های مختلف دخالت‌گری و مبارزاتی مردمان از جمله انقلاب و قیام که حتا می‌توانند قهرآمیز باشند، نشان می‌دهند.

۲- جمهوری خواه، لائیک و فدرالیست. در ایران، جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین سه بنیاد اساسی مبارزه علیه نظام دین‌سالاری جمهوری اسلامی است. سه اصل نامبرده پیش‌شرط‌های هر گونه تحول اساسی و ساختاری در کشور ما می‌باشند.

- چپ مورد نظر ما جمهوری خواه است؛ جمهوری به معنای «حکومت مردم بر مردم» و «حکومت» به معنای «امر عمومی» Res publica در برابر حکومت‌های موروثی، فردی، اشرافی یا نخبگان.

- چپ مورد نظر ما آزادی خواه است یعنی مدافع مستمر همه‌ی آزادی‌های مدنی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است.

- چپ مورد نظر ما لائیک است. لائیک (یا سکولار) به این معناست که یکم، در جمهوری لائیک سه قوای اجرایی، قضایی و قانون‌گذاری مستقل و منفک از دین و شریعت و روحانیت عمل می‌کنند و خودمختارند. قانون اساسی و دیگر قوانین جاری در کشور به احکام دینی و شریعت آن ارجاع نمی‌دهند. این همانی است که جدایی دولت (۱۱) و دین می‌نامند. دوم، همه‌ی شهروندان صرف‌نظر از اعتقادات دینی یا غیر دینی‌شان از حقوق برابر برخوردارند. سوم، همه‌ی عقاید در جامعه، چه دینی و چه غیر دینی، آزاد هستند.

- چپ مورد نظر ما فدرالیست است. دولت مرکزی در درازای تاریخ ایران همواره مرکز مقتدر سلطه، ستم و استبداد بوده است. قدرت مرکزی همواره از مشارکت و خودمدیریت مردمان در محلها، استانها و مناطق مختلف در امور خود جلوگیری به عمل آورده است. هم‌زمان ایران سرزمین ملیت‌های و اقوام مختلف است که خواستار مشارکت آزادانه و

برابرانه در امور خود می‌باشند ولی همواره از این حق خود توسط دولت مرکزی سلب شده‌اند. چپ فدرالیست خواهان عدم تمرکز قدرت در اداره‌ی کشور است. خواهان دموکراسی مشارکتی و محلی است. خواهان خودمدیریت مردمان در محلها و مناطق از طریق مجالس دموکراتیک خود است... خواهان جمهوری ای فدرال است که شکل و مضمون آن را مردمان ایران در چندان‌ی و گوناگونی ملیتی، قومی، مذهبی، غیر مذهبی و زیستگاهی... شان، در قانون اساسی جدید در رایزنی با هم تعیین خواهند کرد.

با این همه اما چپ رهایی‌خواه خوب می‌داند و از مردمان پنهان نمی‌دارد که مفاهیم و پدیدارهایی چون آزادی، جمهوری، فدرالیسم، عدالت اجتماعی... و به طور مشخص «حکومت مردم بر مردم» که «دموکراسی» نامندش، بدون برابری انسان‌ها و شهروندان یعنی بدون بهره‌وری برابرانه هر کس از امکانات مادی، آموزشی، فرهنگی و رفاهی... در جامعه، به طور عمده همواره خصلتی صوری و غیر واقعی خواهند داشت.

۳- جنبشی و اپوزیسیونی. چپِ مورد نظر ما جنبش‌گرا (۱۲) است به این معنا که بر نقش اصلی و تعیین کننده‌ی جنبش‌های اجتماعی در مبارزه برای تغییرات اجتماعی باور دارد. چپِ جنبشی بر قابلیت‌ها و توانایی‌های فاعل اجتماعی و جمعی در جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی، آن چه را که ما «دموکراسی شورایی یا مشارکتی» می‌نامیم تاکید می‌ورزد. تاکید بر قابلیت‌های فاعل جمعی (کلکتیو) در کسب شناخت و دستیابی به ایده‌ها، نظریه‌ها و طرح‌هایی به طور نسبی صحیح‌تر و نزدیک‌تر به «واقعیت» و به همین سان توانایی آن‌ها در خود-سازماندهی خویش. این قابلیت‌ها و توانایی‌ها نیز از آن جا ناشی می‌شوند که جنبش‌های اجتماعی می‌توانند نمونه‌های عالی فضای آزاد مداخله‌گری و میدان پر چالش تبادل و تقابل نظری باشند که در فرایند آن‌ها مبارزه و عمل دگرگشتی اجتماعی با مراوده‌ی فکری و برنامه‌ای آمیزش پیدا کنند و خودِ شهروندان در این فرایند، نقش فاعلان، مبتکران و بازی‌کنان اصلی و مستقیم را ایفا می‌کنند. در یک کلام، مداخله‌گری مستقیم و بدون واسطه، بدون واگذاری، بدون نمایندگی از دیگران و بدون نماینده کردن دیگران.

جنبش‌های اجتماعی در همه جا در تکاپوی ابداع شکل‌های نویی از مشارکت و خود-سازماندهی‌اند. همه‌ی آن‌ها نیز در برابر چالش‌هایی جدید و سخت قرار دارند. اشکال تاریخی و سنتی سازماندهی‌های شناخته شده که در سده‌ی بیستم در نمونه‌ی حزب- دولت، جبهه... برای رهبری و

متحد کردن مردم عمل می‌کردند و همچنان نیز می‌کنند، اکنون در بحرانی فکری و ساختاری ژرف فرو رفته‌اند و نمی‌توانند نیروی اجتماعی قابل توجهی را متشکل و فعال کنند.

چپِ دیگر، به دیدی نگارنده، با درس‌گیری از شکل‌های سنتی سازماندهی حزبی، می‌بایست در پی خلق شکل‌های نویی از مناسبات در میدان سازماندهی و تشکیلاتی خود باشد. مناسباتی مبتنی بر دموکراسی گسترده دورونی. بر گزارشدهی و شفافیت در همه‌ی سطوح کاری. بر مشارکت آزادانه‌ی مشارکت‌کنندگان. بر شیوه و روش خودگردانی. بر گردش و تناوب مسئولیت‌ها در همه‌ی نهادها. بر امکان آزادانه‌ی دخالت‌گری و انتقاد و کنترل از سوی مشارکت‌کنندگان در همه‌ی سطوح و بر همه‌ی امور. بر آزادی تشکیل گرایش‌های نظری و برخورداری این گرایش‌ها از همه‌ی حقوق چون اظهار نظر آزادانه دورونی و بیرونی و امکان مشارکت آن‌ها در تصمیم‌گیری‌ها...

چپِ سوسیالیستی امروز اپوزیسیونی است به این معنا که در پی تصرف قدرت نیست. در خارج از سیستم چون نیرویی معترض و مخالف عمل کند. چپِ سنتی همواره برای تصرف قدرت و دولت و برای حکومت کردن مبارزه کرده است و می‌کند. این چپ با وجود نقشی که در درازای تاریخ مدرن در هدایت و سازماندهی مبارزات و تحولات سیاسی و اجتماعی ایفا کرده است، اما در عین حال همواره نشان داده است که در زمانی که به قدرت می‌رسد، در برابر الزامات پاسداری از قدرت و دولت ناگزیر دست به سرکوب و سلطه می‌زند. چپ‌رهای خواه اما، از نظر ما، می‌بایست بر فاصله گرفتن از قدرت، دولت و «تصرف» آن تاکید ورزد. تعریف کلاسیک از «سیاست»، از مارکس (نه در همه‌ی نظرات او) تا لنین و مائو همواره این بوده است که امر ماشین دولتی و تصرف آن که «تصرف قدرت» می‌نامند جوهر سیاست را تشکیل می‌دهد. از این دید و در یک کلام، سیاست یعنی مبارزه برای تصرف قدرت. قدرت نیز چیزی نیست جز دولت. به طور کلی چنین درکی از «سیاست»، از گرایش‌ها تا راست، غالب و همگانی بوده و می‌باشد. این همان چیزی است که ما «سیاست واقعی موجود» می‌خوانیم که تعریفی مبتذل از معنای واقعی «سیاست» به دست می‌دهد. یکی از چالش‌های مهم امروزی چپِ دیگر این است که در تعریف فوق تجدید نظری اساسی کند. تعریف و تبیین دیگری از «سیاست» ارائه دهد. ایده‌ی «سیاست» بدون تصرف قدرت را مطرح سازد. به یکی از بنیادهای فکری سوسیالیستی و کمونیستی باز گردد که مارکسیسم سویتیک زیر پا نهاد و آن این است که «سیاست»، اداره و مدیریت امر دولت و قدرت نیست بلکه مداخله و مشارکت مستقیم و بی

واسطه‌ی مردمان بسیارگونه در امور است. «دموکراسی» یا «حکومت مردم بر مردم» را ما در نهایت امر به این معنا می‌فهمیم.

تجارب تاریخی بارها و بارها به ما می‌آموزند: در شرایطی که جنبش‌های گسترده‌ی اجتماعی و همگانی در جهت تغییرات ساختاری و بنیادین شکل نیافته‌اند و مستمر نیستند، در شرایطی که آمادگی ذهنی و عملی اکثریت بزرگی از مردمان برای همراهی و مشارکت فعال و مستقیم آن‌ها در ایجاد چنین تغییراتی فراهم نیست، شرکت چپ در قدرت و دولت ناگزیر او را در برابر یک دو راهی تراژیک قرار می‌دهد: یا او باید تنها با اتکا به نیروی خود و اقلیتی کوچک دست به عمل انقلابی از طریق جبر و زور زند و در نتیجه دیکتاتوری خود را بر جامعه اعمال کند و یا در پیروی از اکثریتی که خواهان تغییرات بنیادی نیست، ناگزیر خود را به مدیران نظم موجود در جهت حفظ و ترمیم سیستم تبدیل کند. در هر دو حالت چنین چپی روح خود را به عنوان نیرویی رهایی‌خواه از دست خواهد داد.

امروزه، این پروبلماتیک اساسی که چگونه می‌توان جوامع و جهان را به گونه‌ی ریشه‌ای تغییر داد اما بدون تصرف قدرت و دولت، بغرنجی می‌باشد که پاسخی تاکنون نیافته است.

چپ رهایی‌خواه، امروزه در همه جا، تنها می‌تواند دست به کار تدارک نظری، عملی و سازماندهی زند. مقدمات، زمینه‌ها و شرایط برآمدن سیاستی دیگر و سوسیالیسمی دیگر را آماده و فراهم سازد. در فرایند جنبش‌های اجتماعی دگرسازانه و رخ داده‌ایی نابهنگام که ناممکن را ممکن می‌سازند، چپ رهایی‌خواه ایران تنها می‌تواند مسیرهایی نامسلم و نامحتوم در مبارزه با سیستم حاکم برای خروج از آن را ترسیم نماید. در این جهت تلاش و مبارزه کند. تلاش و مبارزه ای دشوار و درازمدت اما ضروری در بستر این حقیقت که سرانجام در سرآغاز است.

سپتامبر ۲۰۱۳ - شهریور ۱۳۹۲

cvassigh@wanadoo.fr

یادداشت‌ها

(۱) - مردمان بسیار گونه: هر جا که این اصطلاح را به کار می‌بریم، مراد مقوله‌ی multitude است که معنا و مفهوم آن را تونی‌نگری Antonio Negri و میخائلهارت Michael Hardt در دو نوشتار مشترک خود: امپراطوری Empire و Multitude توضیح داده‌اند.

- (۲) - عنوان نوشتارهایی از مارتین هایدگر زیر نام: Holzwege یا راه‌های که به هیچ جا نمی‌رسند.
- (۳) - مراد، شرط‌بندی (Pari) پاسکالی است. ر.ک. به پاسکال Pascal: اندیشه‌ها Pensées
- (۴) - رهايش: Emancipation
- (۵) - مراد مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و نیروهای مولده است.
- (۶) - حاکمیت: souverainrté - sovereignty
- (۷) - آلن بدیو Alain Badiou در : Lignes ۲۰۰۹ - L'Hypothèse communiste
- (۸) - Part-Etat
- (۹) - پیار بوردیو Pierre Bourdieu در: Raisons pratiques - Seuil ۱۹۹۴
- (۱۰) - کارل مارکس در: ما نیفتست کمونیست.
- (۱۱) - دولت به معنای State یا جمع سه قوای کشوری. گاه به غلط حکومت نیز می‌نامند.
- (۱۲) - Mouvementiste